

دکتر آگوست کنکل، ضرب المثل ها، جلسه شانزدهم

آگوست کنکل و تد هیلدبرانت © 2024

این دکتر آگوست کنکل در حال تدریس کتاب امثال است. این جلسه شماره ۱۶، زندگی با احمق ها، امثال ۲۶ است.

به یک تأمل کوتاه در مورد کتاب های امثال خوش آمدید. ما در مورد مجموعه هایی از امثال صحبت کردیم که به نام سلیمان گردآوری شده اند. ما در مورد آن مجموعه هایی صحبت کردیم که در دربار حزقیاء، که مدت ها پس از سلیمان است، گردآوری شده اند.

البته کتاب امثال، حرف های زیادی برای گفتن درباره احمق دارد. این کتاب از حدود سه یا چهار کلمه مختلف برای احمق استفاده می کند، از کسی که تا حدودی ساده لوح است گرفته تا کسی که کاملاً مسخره می کند و در واقع ایده خرد را تحقیر می کند. اما یک فصل در امثال وجود دارد که تا حدودی به ماهیت احمق ها و راه و رسم آنها اختصاص دارد.

و بنابراین، در این سخنرانی کوتاه، می خواهیم کمی در مورد این افراد صحبت کنیم. همانطور که بارها در سخنرانی های قبلی خود گفته ایم، نباید سعی کنیم این افراد را فاقد تحصیلات، دانش یا هوش بدانیم. این هیچ یک از مشکلات آنها نیست.

آنها می توانند تحصیلات عالی داشته باشند. می توانند بسیار باهوش باشند. می توانند دانش زیادی داشته باشند، اما همچنان می توانند بسیار نادان باشند.

آنها هنوز هم می توانند کاملاً احمق باشند و کارهای اشتباهی انجام دهند. و البته، گاهی اوقات افرادی که در بالاترین و برجسته ترین جایگاه ها هستند، به بهترین شکل این ویژگی های احمق را نشان می دهند. اما این فصل با آیه ای آغاز می شود که نشان می دهد احترام گذاشتن به یک احمق چقدر نامناسب است.

این اصلاً کار درستی نیست. مثل برف و باران موقع برداشت محصول است. همچنین به ما هشدار می دهد که بعضی چیزها نباید برای ما نگران کننده باشند.

بنابراین، ممکن است به طرق مختلف تهدید شویم. اما اگر آن تهدیدها و نفرین ها پوچ باشند، درست مانند پرواز یک پرنده است. البته احمق ها سعی می کنند ما را کنترل کنند، اما ما باید در مورد تلاش هایمان برای کنترل آنها مراقب باشیم.

مشکل کاملاً واضح است. اجبار همیشه جواب نمی دهد. اگر در واقع مجوز آن را داشته باشید، ممکن است گاهی اوقات به آن نیاز داشته باشید، اما قرار نیست افراد را تغییر دهد.

شاید فقط آنها را کنترل کند. اما در اینجا چند آیه وجود دارد که برای بسیاری از ما کاملاً شناخته شده است، آیات چهار و پنج از امثال ۲۶ را در کنار هم قرار داده ایم: به احمق مطابق حماقتش پاسخ نده، مبدا مانند او خودبین شوی.

به یک احمق مطابق حماقتش پاسخ بده، مبدا که در نظر خودش عاقل به نظر برسد. پس وقتی با یک احمق سر و کار داری، این به چه معناست؟ آیا قرار است با آنها صحبت کنیم یا نه؟ من دوست دارم این، دو ضرب المثل را با بحثی بین ریچارد داوکینز و آلیستر مک گراث توضیح دهم. خب، ریچارد داوکینز

همانطور که می‌دانید، زیست‌شناسی در دهه هفتاد بود که به یک ژن شخصیت بخشید، آن را خودخواه نامید و سپس از آنجا تصور کرد که تمام رفتارهای انسان را طوری تحلیل می‌کند که انگار مردم را کاملاً درک می‌کند و این ایده را که می‌تواند در مفهوم خلقت حیات و خلقت انسان به گونه‌ای که آنها به شیوه خود زندگی می‌کنند، چیزی وجود داشته باشد، به سخره می‌گیرد.

و بنابراین، او به خاطر کتابش، «توهم خدا»، مشهور بود. حال، تنها کاری که یک متکلم مانند آلیستر مک‌گراث انجام نمی‌دهد، بحث با ریچارد داوکینز است. آنها سفرهای زیارتی بسیار جالبی داشتند زیرا داوکینز از یک مسیحی به یک بدبین آشکار تبدیل شد، در حالی که آلیستر مک‌گراث از یک شکاک به یک مسیحی تبدیل شد.

آنها دقیقاً در جهت مخالف حرکت کردند. مک‌گراث کتاب کوچکی به نام «توهم داوکینز» نوشت و تنها کاری که در آن کتاب کوچک انجام داد این بود که اشاره کند نتیجه‌گیری‌های داوکینز کاملاً بر اساس فرضیاتی است که او فرض کرده بود. او فرض کرد که زیست‌شناسی حیات در ذات خود جهان هستی است و بنابراین هر آنچه که ما در مورد سلول‌ها و عملکرد آنها می‌بینیم، تمام چیزی است که می‌توان در مورد سلول‌ها و عملکرد آنها دانست و می‌توانیم آن را بر این اساس تجزیه و تحلیل کنیم.

و سپس او آن را به شیوه‌ای نسبتاً پوچ توضیح داد، گویی سلول‌ها به طور مستقل ذهن خود را دارند. تنها کاری که مک‌گراث انجام داد، اشاره به پوچی برخی از این فرضیات بود. یکی از داستان‌هایی که مک‌گراث در کتابش آورده است، مربوط به دانشجویی است که به سخنرانی‌های او می‌آمد و از طرفداران داوکینز بود.

نتیجه‌ی شنیدن سخنرانی مک‌گراث این بود که خشمگین شد، زیرا هر آنچه را که به آن اعتماد داشت متزلزل شده بود. همه چیز از زیر پایش بیرون کشیده شده بود. و بنابراین، مک‌گراث چه می‌کند؟ خب، او سعی نمی‌کند نظر داوکینز را تغییر دهد.

شما به یک احمق بر اساس حماقتش پاسخ نمی‌دهید. و صادقانه بگویم، او با این دانشجو هم بحث نکرد زیرا این دانشجو صرفاً با خشم ناشی از احساس خیانت پاسخ می‌داد و در آن لحظه در موقعیتی نبود که بخواهد نظرش را تغییر دهد. اما مک‌گراث چه کرد؟ او به احمق بر اساس حماقتش پاسخ داد زیرا به مخاطبی که باید می‌دانست چه چیزی در استدلال داوکینز اشتباه است، اشاره کرد و در انجام این کار چنان مؤثر بود که یک طرفدار داوکینز مجبور شد زیر سوال ببرد، باید متوجه شود که ایمان خودش که به تمام این استدلال‌های بیولوژیکی نادرست داشته، نابجا بوده است.

بنابراین، راه‌هایی وجود دارد که باید در پاسخ به افرادی که به سادگی نظرشان را تغییر نمی‌دهند، مراقب باشیم. ضرب‌المثل‌های دیگری هم داریم که در مورد مست و روشی که، همانطور که از شعر متوجه شدیم، مست به خودش آسیب می‌رساند، صحبت می‌کنند. و یک ضرب‌المثل کوچک در این مورد وجود دارد.

احمق‌ها حماقت خود را تکرار می‌کنند. احمق‌ها تمام فرضیات خودشان را دارند که قبلاً آنها را نشان داده‌ایم. اما آنها خطرناک نیز هستند.

آنها پیام‌رسان‌های خطرناکی هستند. ضرب‌المثلی می‌گوید، اگر با یک احمق پیام بفرستی، پای خودت را قطع می‌کنی. ضرب‌المثل‌ها می‌توانند از دهان یک احمق بسیار خطرناک باشند، زیرا از آنها به روش‌هایی کاملاً نامناسب استفاده می‌کنند.

مقام و منصب وقتی به یک احمق داده می‌شود خطرناک است. چیزی شبیه به تکرار آیه اول. و اینجا دوباره همان ایده مطرح می‌شود که یک گفته‌ی تند و تیز می‌تواند بسیار تهدیدآمیز باشد و توسط کسی که آن را نمی‌فهمد مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

تنبل. جالبه. من هم در زندگی خودم در مقاطع مختلف تنبل بوده‌ام، اما در بهانه آوردن خلاق بوده‌ام.

نمی‌تونه بره بیرون. به شیر تو خیابونه. می‌دونه چطور از زیر بار مسئولیت فرار کنه.

آنقدر بی‌جان و غیرفعال که حتی حاضر نیستند خودشان را سیر کنند. با این حال، تنبل‌ها ممکن است فکر کنند که خیلی زرنگ هستند. احمق‌ها اهل ستیزه‌جویی هستند.

آنها طرف کسی را می‌گیرند و در دعوای دیگران که به آنها ربطی ندارد، دخالت می‌کنند. آنها قدرت مرگبار. فریب را درک نمی‌کنند. آنها از درک مشکلاتی که تهمت یا شکایت ایجاد می‌کند، عاجزند.

مثل اینه که به آتیش هیزم بریزیم. و البته بعضی وقتا، می‌دونین، فکر می‌کنیم کلاهبردار بودن کار هوشمندانه‌ایه. و بعضی وقتا هم کلاهبردار بودن با دوستانمون، که بدترین نوع حماقته.

گفتار چاپلوسانه مثل نقره ناخالص روی ظرف است. می‌دانید، من همیشه در پذیرفتن تعریف و تمجیدها مشکل دارم، چون اغلب مطمئن نیستم که کسی فقط به خاطر نیازش با من خوب رفتار می‌کند یا چیزی می‌گوید که واقعاً به آن اعتقاد دارد. اما اغلب اوقات، تمام کاری که ما انجام می‌دهیم این است که حرف‌های خوب می‌زنیم تا نوعی پاسخی را که به دنبالش هستیم، ایجاد کنیم.

باید مراقب باشیم که به چاپلوسی اعتماد نکنیم و مراقب نفرتی باشیم که با فریب پنهان می‌شود. در نهایت دروغگوها در واقع از کسانی که به آنها توهین می‌کنند متنفرند. بنابراین باید به خاطر داشته باشیم که گفتار. و صحبت همیشه آن چیزی نیست که به نظر می‌رسد.

احمق‌ها در استفاده از این چیزها به روش‌هایی که به ضرر همه است، به ویژه خودشان، بسیار زیرک هستند. بنابراین، امثال ۲۶ واقعاً چیزهای زیادی برای تأمل در مورد نحوه رفتار احمق‌ها به ما می‌دهد. و متأسفانه، گرایش‌هایی وجود دارد که همه ما می‌توانیم داشته باشیم.

این دکتر آگوست کانکل در حال تدریس کتاب امثال است. این جلسه شماره ۱۶، زندگی با احمق‌ها، امثال ۲۶ است.